

## باسمه تعالی

۲	..... <b>اوامر</b>
۲	..... <b>مره و تکرار</b>
۲	..... انحلال در موضوعات و عدم انحلال در متعلقات
۲	..... خلاف ارتکاز بودن فرض وجود موضوع
۳	..... عدم تلازم فرض وجود با انحلال
۳	..... عدم وجود ملاک معینی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال
۴	..... تمرکز بحث مره و تکرار بر ماده خطاب
۵	..... تبدیل امتثال
۵	..... <b>مبحث نهم: فور و تراخی</b>
۵	..... خروج فور و تراخی از مدلول امر
۵	..... جواز تراخی، مقتضای اطلاق صیغه

**موضوع:** بیان ملاک مره و تکرار / مره و تکرار / اوامر

### خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد دلالت صیغه امر بر مره و تکرار بود. مرحوم آخوند فرمود صیغه امر دلالت بر مره و تکرار نمی‌کند. اما اگر خطاب مطلق بود و شک کردیم که شارع تکرار را می‌خواهد یا مره کفایت می‌کند، مقتضای اطلاق خطاب، مره بودن است. بعضی از علماء بحث مره و تکرار را به صورت انحلال و عدم انحلال مطرح کرده اند. شهید صدر فرمود: در موضوعات انحلال وجود دارد چون فرض وجود شده است و در متعلقات انحلال وجود ندارد چون طلب آن شده است و فرض وجود نشده است.

## اوامر

### مره و تکرار

#### انحلال در موضوعات و عدم انحلال در متعلقات

آیا اوامر و نواهی انحلال پیدا می‌کنند یا نه؟ معروف این است که نسبت به متعلقات انحلال نیست و اطلاق، بدلی است. اما نسبت به موضوعات انحلال وجود دارد. شهید صدر فرمود<sup>۱</sup> وجه این مطلب این است که جایگاه متعلق جایگاهی است که اقتضای شمول را ندارد به خلاف جایگاه موضوع که اقتضای شمول را دارد. زیرا متعلق، فرض وجود نشده است، بلکه طلب ایجاد یا ترکش شده است. بر خلاف موضوع که فرض وجودش شده است. ایشان می‌فرماید: در مثال اکرم العالم لُبّش این است که اذا وجد عالم یجب اکرامه. همان ادعای مرحوم نائینی است که قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه برمی‌گردد. بنا بر این وقتی وجودها متکثر شد، وجوب هم متکثر می‌شود. اما در ناحیه اکرام، فرض وجود نشده است، لذا تکرار ندارد. پس نسبت به موضوعات تکرار لازم است و نسبت به متعلقات، مره کافی است.

#### خلاف ارتکاز بودن فرض وجود موضوع

اولا این که شهید صدر فرمود: متعلق المتعلق موضوع است و در قضیه ذهنیه، مفروض الوجود است. مثلا اگر شارع فرموده باشد حرمت علیکم المیتة معنایش این است که اذا وجودت میتة یحرم اکلها. این تحلیل خلاف ارتکاز است. عرف از حرمت علیکم المیتة، قضیه شرطیه نمی‌فهمد. شاهد مطلب این است که اگر شارع فرموده باشد حرم علیکم الخمر، هر چند که خمر وجود نداشته باشد ولی عرف احساس می‌کند که حکم فعلیت یافته است. لذا ممکن است گاهی در معرض ابتلاء به شرب خمر واقع شود (اما هنوز خمر ایجاد نشده است) و عقل بگوید خمر را ایجاد نکن تا به شرب آن و مخالفت با شارع واقع نشوی. این حکم عقل به تبع فعلیت حرمت است و الا اگر حکم فعلیت نداشت، عقل چنین حکمی نداشت. در حقیقت فرقی بین عالم در اکرم العالم و تیمموا بالماء که شهید صدر در تیمموا فرموده است فرض وجود نشده است، وجود ندارد و در هیچ کدام فرض وجود موضوع نشده است. تنها فرقی که بین متعلق و موضوع وجود دارد این است که متعلق حکم، مرکب حکم است و موضوع، قید متعلق است. مثلا عالم، دایره اکرام را ضیق کرده است. پس از این جهت که فرض وجود نشده است بین متعلق و موضوع فرقی وجود ندارد. خصوصا در بعضی از مثال‌ها که خود متعلق، امری ذات التعلق است. مثلا خداوند فرموده است: ﴿و

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۲۱.

بالوالدین احسانا<sup>۱</sup> در این مثال احسان و برّ، امری ذات التعلّق است و باید متعلقی داشته باشد. در این مورد پر واضح است که فرض وجودی صورت نگرفته است.

به نظر ما قضیه مؤوّه، مطابق با قضیه ملفوظه است. همان طوری که در قضیه ملفوظه فرض وجود نشده است، در مؤوّه نیز فرض وجود نشده است. در جایی که حکم بر متعلق مترتب شده است و این متعلق یک متعلقی دارد، فرض وجود در متعلق المتعلق نشده است. به نظر ما موضوع چیزی است که فرض وجودش شده است اما اگر به صورت متعلق المتعلق مطرح شود دیگر فرض وجودش نشده است. نقش آن فقط قید بودن برای متعلق است.

**نتیجه:** به نظر ما بین دو خطاب اذا وجد عالم فاکرمه و اکرم العالم فرق وجود دارد. در یکی فرض وجود شده است و در دیگری فرض وجود نشده است.

### عدم تلازم فرض وجود با انحلال

ثانیا بر فرض که در متعلق فرض وجود نشده است و در موضوع فرض وجود شده است. اما این که شهید صدر فرمود: دلیل انحلال، فرض وجود بودن است و عدم انحلال، عدم فرض وجود بودن است، قبول نداریم. بر فرض که معنای اکرم العالم فرض وجود عالم باشد اما لازمه آن تکرر نیست. بلکه ممکن است صرف وجود عالم را اراده کرده باشد. از مجرد فرض وجود، انحلال لازم نمی آید. مرحوم خویی نیز فرموده است که از مجرد فرض وجود، لازم نمی آید. لذا مرحوم خویی آدر آیه مبارکه ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا﴾<sup>۲</sup> می فرماید: با این که موضوع، فرض وجود شده است، اما تکرر داشتن، اول کلام است. ممکن است مراد ذات مستطیع باشد.

**نتیجه:** مجرد فرض وجود، موجب انحلال نمی شود و مجرد عدم فرض وجود، موجب عدم انحلال نمی شود.

### عدم وجود ملاک معینی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال

به نظر ما یک ملاک خاصی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال نیست. چه بسا در بعضی از موضوعات عدم انحلال باشد و در بعضی از متعلقات انحلال وجود داشته باشد. بلکه باید هر موردی استظهارات عرفی را ملاحظه کرد. مثلا در مستحبات به قرینه تناسب حکم و موضوع، انحلال وجود دارد. اگر شارع بفرماید صدقه مستحب است یعنی هر صدقه ای مستحب است نه

۱ سوره نساء، آیه ۳۶.

۲ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳ سوره آل عمران، آیه ۹۷.

این که طبیعت صدقه مستحب باشد. مثلاً در نواهی چون مفاصد عدیده وجود دارد، غالباً انحلال وجود دارد. در شریعت مثال صرف الوجود در نواهی نداریم. وقتی می‌خواهند مثال صرف الوجود در نواهی بیاورند، مثال‌های عرفی را مطرح می‌کنند. مثلاً وقتی یک مولایی می‌خواهد بخوابد به عبدش می‌گوید: به هیچ وجه تکلم نکنی (به اندک تکلمی از خواب بیدار می‌شوم). اگر عبد تکلم کند و مولای بیدار شود، به صرف الوجود تکلم، خطاب نهی، ساقط می‌شود. چون مولای بیدار شد و صرف الوجود تکلم نزد شارع مبعوض بود. در واجبات گفته می‌شود، بعید است که تکرار واجب را شارع بخواهد. این استبعاد باعث می‌شود که مره بودن در واجبات کفایت کند. نسبت به آیه مبارکه والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً مرحوم خویی فرموده است انحلال نیست. نمی‌دانیم چطور شده است که مرحوم خویی این مطلب را فرموده است. این آیه مبارکه با مثلاً الجنب یغتسل فرقی ندارد. همان طوری که در الجنبت یغتسل، به تکرار جنابت، حکم نیز متکثر می‌شود در آیه مبارکه نیز این گونه است. بله ما دلیل خاص داریم که یک بار حج بیشتر واجب نیست.

شهید صدر در مثل کذب می‌فرماید: دلیل اقتضاء می‌کند که صرف الوجود کذب منهی باشد اما به خاطر دلیل خارجی، انحلال دارد. اما به نظر ما از خود دلیل، انحلال می‌فهمیم. در مثل اذا زالت الشمس وجبت الصلاة، انحلال به ذهن می‌آید. مرحوم آخوند نیز فرموده است که مره و تکرار را از قرائن خارج به دست می‌آوریم و از مدلول کلام خارج است. پس همان طوری که مرحوم آخوند مره و تکرار را از مدلول کلام خارج می‌کند، همچنین به وسیله ضابطی که مرحوم شهید صدر فرموده است، نمی‌توانیم مره و تکرار را به دست بیاوریم. مره و تکراری که مرحوم آخوند مطرح کرد و انحلال و عدم انحلالی را که مرحوم خویی مطرح کرد را به وسیله قرائن خارجی به دست می‌آوریم. و اگر در جایی شک در مره و تکرار داشتیم، مقتضای برائت، اکتفاء به مره است.

### تمرکز بحث مره و تکرار بر ماده خطاب

نکته ای که در کلام مرحوم آخوند قابل تذکر است این است که مرحوم آخوند فرمود مقتضای اطلاق خطاب، مره بودن است. منظور ایشان از اطلاق، اطلاق ماده است زیرا مره و تکرار ربطی به وجوب که مفاد صیغه امر است، ندارند. لذا این که صاحب فصول ادعا می‌کرد، ماده از محل بحث خارج است، صحیح نیست بلکه اساساً ماده محل بحث است. مره و تکرار ربطی به هیئت ندارند بلکه به ماده مربوط می‌شود. هر چند که مرحوم آخوند در رد ایشان فرمود هیئت و ماده محل بحث است اما ما اضافه می‌کنیم که مره و تکرار ربطی به وجوب و هیئت ندارد. معنا ندارد که وجوب، مشروط به مره و تکرار بشود. شاید منظور

مرحوم آخوند نیز این باشد که از هیئت نمی‌توانیم بفهمیم که ماده دلالت بر مره و تکرار ندارد. نه این که هیئت دلالت بر مره و تکرار ندارد.

اگر در جایی ماده اطلاق داشت که با اطلاق، مره بودن را ثابت می‌کنیم و اگر اطلاق ماده وجود نداشت، برائت جاری می‌کنیم.

## تبدیل امثال

به مناسبت بحث مره و تکرار، مرحوم آخوند این بحث را مطرح کرده است که اگر کسی یک بار عمل را اتیان کرد، آیا می‌تواند بار دیگر نیز اتیان کند؟ هر چند محل مناسب این بحث، مبحث اجزاء است (اگر عمل مجزی بود آیا می‌توان یک بار دیگر امثال کرد)، اما مرحوم آخوند به همین مناسبت این بحث را در این جا مطرح می‌کند. ما در بحث اجزاء، تبدیل امثال را مطرح می‌کنیم. زیرا تبدیل امثال ربطی به بحث مره و تکرار ندارد. در بحث مره و تکرار محدوده مکلف به را می‌خواهیم معین کنیم اما در بحث اجزاء، محدوده معین است ولی بحث در مورد جواز تبدیل آن است. لذا بحث تبدیل امثال را در بحث اجزاء مطرح می‌کنیم.

## مبحث نهم: فور و تراخی

### خروج فور و تراخی از مدلول امر

مرحوم آخوند می‌فرماید: فور و تراخی از حیظه مدلول امر خارج است. همان اول مرحوم آخوند معنای امر را بیان کرد و فرمود: هیئت، برای طلب لزومی و ماده برای طبیعت وضع شده است. لذا فور و تراخی و غیره از حیظه امر خارج هستند.

### جواز تراخی، مقتضای اطلاق صیغه

بله اگر امری از مولا صادر شد، مقتضای اطلاق ماده جواز تراخی است. چون از امر، طبیعت مطلقه به ذهن می‌آید. اگر مراد مولا فوری بودن باشد باید قید را بیاورد. زیرا فوریت نیاز به قرینه زائده دارد. اما تراخی که لزوم ندارد تا نیاز به بیان جواز داشته باشد. بحث در این است که امر دلالت بر لزوم فور دارد یا نه؟

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۷۷.

۲ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۸۰.

ادعای مرحوم آخوند صحیح است. هر چند که باید امر مولا را زود امتثال کنیم اما این باید، باید لزومی نیست بلکه اخلاقی است. تسریع در امر مولا خوب است. لذا (که فوریت وجوب ندارد) در قضای فوات مضایقه ای نیستیم بلکه مواسعه ای هستیم. (البته دلیل منحصر به این نیست) پس امر اقض ما فات کما فات دلالت بر فوریت ندارد.

ادامه بحث در جلسه آینده.